

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: دومنیکو لوسوردو  
برگردان از: خ. طه‌وری  
فرستنده: علی مشرف  
۰۶ نومبر ۲۰۱۹

## «وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند...»

### ۶. انتخاب و هدایت خشم و برافروختگی

حقیقت تنها بسته به وجود یک بیان نیست، بلکه منوط بر استدلالی است که ارتباطات زنجیره‌ای آن باید مورد بررسی قرار گیرد: این نظر و هشدار هگل ظاهراً امروز که حقیقت تنها به یک بیان و ادراک ساده و ابتدائی تنزل یافته بیش از هر زمان دیگری مهم می‌نماید، حقیقتی که می‌خواهد مستقیم و غیرقابل تغییر باشد، ولی در حقیقت به وسیله یک تصویر اگر نه آگاهانه دست‌کاری شده، ولی حداقل با دقت و هدفمند انتخاب گردیده، ارائه می‌شود. از این منظر به قول Debord در جامعه جنجالی (و به ویژه در جامعه‌ای که جنجال را به یک فن‌آوری جنگ‌آوری جنگی مبدل ساخته) اگر هنوز جایی برای «حق و حقیقت» وجود داشته باشد، حق تنها «لحظه‌ای از باطل» خواهد بود. تصویر نوزادانی که از بسترهای خود بر زمین پرتاب شده اند و یا پرنده بحری آغشته به قیر و یا گورهای دسته‌جمعی مفروض و غیره وظیفه دارد نمایانگر «دود اسلحه» باشد و از اینجا به بعد هیچ‌کس اجازه ندارد خطرناک بودن دشمن را زیر سؤال ببرد و به هیچ‌کس اجازه نمی‌شود با جنگ علیه دشمن شرور مخالفت کند و یا از آن جلوگیری کند. دیدیم که هدف صریحاً اعلام شده جنگ روانی Psywar تبدیل دشمن به شیطان مجسم بود. این فن‌آوری به کمک اینترنت و رسانه‌های مدرن به قدرت کشنده‌ای دست می‌یابد: «در ابتداء مبارزه مانند دوئلی بین طرف قدرتمند و طرف مورد حمله قرار گرفته و بی‌دفاع مطرح می‌گردد که بعد با سرعت به مقابله بین حق مطلق و باطل مطلق تبدیل می‌گردد.» در اینجا رسانه‌های نوین که دیگر نمی‌توان آن‌ها را ابزار دموکراسی نامید، ضد آن عمل می‌کنند. ما نوعی فن‌آوری تحمیق در مقابل خود داریم که «آزادی تصمیم‌گیری بینندگان را به شدت محدود می‌کند» و «به کمک به ویژه تأثیر احساسی نمایش تصویرهای مکرر، فضاء برای تحلیل منطقی به شدت محدود می‌گردد.» و درست همین امر، تروریسم رسانه‌ای برافروختگی را ممکن می‌سازد. ولی نکته اصلی چیز دیگر است.

بی‌توجهی که همین‌طور در سطح رسانه‌ای نسبت به جنگ بزرگ افریقائی اعمال شد، اجازه می‌داد تا نگاه ما روی بالکان، منطقه‌ای که مقدمات حمله مسلحانه به آن در دست اجراء بود، متمرکز گردد. این صحنه اول انتخاب برافروختگی بود ولی هنوز به صحنه آخر نرسیده بود. تراژیدی‌هایی که در آن سال‌ها یوگسلاوی و یوگسلاوی سابق

با آن روبه‌رو شد، متعدد بود. در جست‌وجوی درک علل آن‌ها نمی‌توانیم از پاسخ به این سؤال صرف‌نظر کنیم: آیا انحلال این کشور، کشوری که پس از جنگ اول جهانی تأسیس شد ولی در طی نبرد مقاومت جاویدان و آزادی ملی علیه تجاوز فاشیسم نازی تثبیت گردید و حتی به یک کشور برجسته در جهان سوم تبدیل شد، کشوری کثیرالمله و کثیرالمذهب و با فرهنگ‌های مختلف، آیا تکه‌تکه شدن آن واقعاً تنها دلایل داخلی داشت؟ در کتابی که در سال ۱۹۹۱ به وسیله روزنامه نگار نیویورک تایمز منتشر شد با امیدواری کامل «تکه‌تکه شدن سیاسی» و ایجاد «کنفدراسیونی متشکل از جمهوری‌های واقعاً مستقل» پیش‌بینی شده بود. این امر سبب می‌شد که آلمان و فرانسه دخالت کنند تا «سلطه خود را در این بازارها و در این منطقه تضمین نمایند.» این تنها گمانه‌زنی یک ناظر منفرد سیاسی نبود. هم‌زمان با آن اقداماتی صورت گرفت و گام‌هایی برداشته شد تا این هدف تحقق یابد. مجدداً رشته کلام را به دست تاریخ‌شناس انگلیس نامبرده بسپاریم: «این وزیر امور خارجه آلمان آقای "هانس دیتریش گنشر" بود که با سرمستی ناشی از وحدت دو آلمان که بسادگی در سال ۱۹۹۰ صورت گرفته بود، با به رسمیت شناختن بی‌صبرانه و سریع اسلونی و کرواسی در پانز سال بعد انحلال جمهوری یوگسلاوی را شتاب بخشید.» این ابتکار به ایجاد تنش و پلمیک در درون اروپا و غرب منجر شد ولی وقتی که مسأله این بود که برافروختگی انظار عمومی جهان متوجه تنها یک هدف گردد، همه این‌ها نفی و به فراموشی سپرده شد.

ولی آرزوی این‌که توجه تنها روی یوگسلاوی متمرکز بماند، بسادگی قابل دسترس نبود. وضعیت واقعی کشور مانع بزرگی در مقابل اقدامات مقدماتی برای آغاز جنگ بود؛ مقاله‌ای در «لا استامپا» کمی بعد از آغاز بمباران‌های ناتو یادآور شد «تعداد پناهندگان در صربستان بالاترین تعداد در اروپا، یعنی بیش از ۷۰۰ هزار نفر است.»

به ابتکار هیأت حاکمه کرواسی که از حمایت غرب برخوردار بود و از نظر مالی و تسلیحاتی تأمین می‌شد، آن‌ها (عمدتاً از کراینا) از مهین خود رانده شده بودند. این تراژیدی مطلقاً مورد توجه ناتو و دستگاه رسانه‌ای آن قرار نگرفت: اکنون پرده جدیدی از هیجان و برافروختگی انتخابی لازم به نظر می‌رسید. همه‌چیز باید روی کوسوو متمرکز می‌شد ولی این کافی نبود: «مدت زیادی نیست که کوسوئی‌های البانی‌تبار صرب‌های کوسوو را سرکوب کرده و پاکسازی نژادی هولناکی را به اجرا گزارده بودند.» دقیق‌تر بگوئیم: این فشارها ظاهراً هرگز پایان نیافت و کماکان «شهروندان صرب‌تبار» در مناطق زیر سلطه UCK را هدف قرار می‌داد. همه این‌ها می‌بایست کتمان می‌شد و مسکوت می‌ماند تا بتوان مناقشه‌ای را که در منطقه در جریان بود سیاه و سفید مطلق نشان داد و مطابق با مقررات معروف جنگ روانی، صرب‌ها را به عنوان توده‌ای از افراد شرور معرفی نمود.

UCK سازمانی بود که شورش را آغاز کرده بود. آیا آن یک شورش مسالمت‌آمیز بود؟ یک روزنامه معتبر ایتالیایی یادداشت روزنامه‌اشنگتن پست را مورد استفاده قرار داد و گزارش کرد که UCK مسلسل به‌دست فراریان مرد بین سنین ۱۸ تا ۵۰ را مجبور می‌کرد خود را به اردوگاه تعلیمی معرفی کنند و به این صورت ما با باندهای مسلح و یا ارتشی روبه‌رو بودیم که نفرات و یا افرادش آزادانه به آن نیبوسته بودند.

ناتو به این سازمان اجازه داده بود که خانواده‌ها و آوارگانی را که گویا آن‌ها قصد حفاظت و نجاتشان را داشتند خارج از هر نوع محدودیت قانونی مورد آزار و اذیت قرار دهند. UCK چقدر جوان کوسوئی را کشت؟ در این مورد و همین‌طور در مورد کوسوئی‌های البانی‌تبار بی‌شماری که به جرم «همکاری با دشمن» از طرف پارتیزان‌های مزدور غرب به قتل رسیدند، رسانه‌ها سکوت پیشه می‌کنند.

پس از تکه‌تکه شدن یوگسلاوی چه وقایعی رخ داد؟ در «فارین آفرز» آمده بود، بنا بر گزارش شورای اتحادیه اروپائی «نخست‌وزیر کوسوو، "هاسم تاجیچ" و شرکای سیاسی‌اش "تجارت هروئین و سایر مواد مخدر را شدیداً

زیر کنترل خود دارند» و مواضع مهمی «در ساختارهای سازمان‌های بزهکار شبه‌مافیایی کوسوو در اختیار آن‌هاست.» در همان دوران جنگ تجارت پرتحرکی در جریان بود که البته در مقایسه با فعالیت‌های دیگری که جنگ‌سالاران مورد حمایت ناتو داشتند بسیار ناچیز می‌نمود: «کارخانه‌ای در Rripe، در مرکز البانی از سوی افراد UCK به یک سالون جراحی بزرگ تبدیل شده بود؛ اسیران جنگی صرب به عنوان بیمار یک ضربه به پس سر آن‌ها-عمل جراحی و بیرون آوردن کلیه‌های آن‌ها-با همکاری پزشکان خارجی، احتمالاً غربی.» درست همین سازمان سگ صفت و بی‌رحم کمک‌های ارزشمندی در اختیار اربابان غربی خود نهاد تا برافروختگی اخلاقی گسترده‌ای علیه دولت مورد نظر در بلگراد به راه اندازد:

UCK می‌داند که قادر نیست به تنهایی بر صرب‌ها غالب شود. آن‌ها این تاکتیک را به کار می‌بندند که صرب‌ها را تحریک کنند به این شکل که افراد پولیس و مردم غیرنظامی را به قتل می‌رسانند، به این امید که آن‌ها نیز با همین شقاوت و بی‌رحمی با مردم غیرنظامی برخورد کنند تا این‌که مثل همیشه ناتو و امریکائی‌ها مجبور به دخالت شوند. در آستانهٔ بمباران‌های در نظر گرفته شده، کنفرانس رامبوایه سازمان‌دهی شد، با این هدف که بین جناح‌های درگیر میانجی‌گری کند ولی در واقع در این کنفرانس تنها یک اتمام حجت بی‌شرمانه صورت گرفت. اخیراً یک تاریخ‌شناس مهم آن‌را در آستانهٔ آغاز جنگ اول جهانی پس از سوءقصد ساریوو با اولتیماتومی که اتریش به صربستان داد، مقایسه کرد. اولتیماتوم قبلی در تابستان ۱۹۱۴ از طرف دولت پادشاهی اتریش که از طرف المان ویلهلمی تقویت شده بود، صورت گرفت و بدرستی هم در آن زمان و هم بعدها به عنوان برگ انجیر تعبیر شد که متظاهران تصمیم در مورد روشن کردن فتیلهٔ جنگ را که پیشاپیش تصمیم گرفته شده بود، کتمان کند. با این حال این اولتیماتوم در سال ۱۹۱۴ به مراتب ملایم‌تر از اولتیماتومی بود که ۸۵ سال بعد صورت گرفت: «آن اولتیماتوم خلاف رامبوایه خواستار تسلیم کامل دولت صربستان نمی‌شد.» «کیسینجر بی‌شک حق داشت که رامبوایه را نوعی تحریک و بهانه‌ای برای آغاز بمباران بنامد.»

...

تروریسم برافروختگی در جریان بود! مقایسهٔ دشمن با شیطان همان‌طور که در دستورالعمل جنگ روانی آمده بود مطمئناً با آغاز بمباران‌ها به پایان نرسید. «بد نام کردن میلوسوویچ برای ادامهٔ بمباران‌ها لازم و ضروری است.» (Cohn, 1999) این اظهارات یک روزنامه‌نگار امریکائی بود ولی به دستورهای پنتاگون شباهت داشت. یک جنرال سیاست‌گذار ایتالیائی پاسخ داد: «دمکراسی مجبور است دشمن را بد نام کند تا انظار عمومی را به خط نموده و یک دست سازد.» (Jean, 1999) در ضمن، این سخنگوی ناتو «جیمی شی» بود که صریحاً گفت: «این رسانه‌ی‌ترین جنگ قرن بیستم است و من می‌خواهم در آن شرکت داشته باشم و تمام توان و کوشش خود را مصروف آن سازم.»

و از این طریق بمباران‌ها بی‌وقفه می‌توانست ادامه پیدا کند. با وجود این کاپیتولاسیون کشور مورد حمله قرار گرفته و در واقع بی‌دفاع به سرعت صورت نگرفت. برای غلبه بر بن‌بستی که پدید آمده بود، «جنگ هوایی» دولت‌های غربی «هدف‌های غیرنظامی را نیز دربر گرفت.» بر روی هم «تعداد افراد غیرنظامی که به دست ناتو کشته شدند، (که تعداد زیادی از آن‌ها قربانی «بمب‌های خوشه‌ای» بودند که پس از اعلام رسمی پایان خصومت‌ها منفجر شد) تقریباً با تعداد «شهروندان البانی‌تبار کوسوو که از سوی صرب‌ها به قتل رسیدند، برابر بود.»

(باید اضافه کرد) با این تفاوت که در مورد دوم کشتار نتیجهٔ یک جنگ داخلی خونین بین دو طرف مناقشه بود در حالی‌که در مورد اول می‌بایست خلبان جنگنده‌ها مورد اصابت قرار می‌گرفتند که دفاع هوایی کشور عملاً توان آن‌را

نداشت.

آیا بمباران‌ها حداقل توانست به خشونت‌های نژادی پایان بخشد و تسویه حساب را به پایان برساند؟ بیش از یکسال و نیم پس از پیروزی به اصطلاح مسئولیت انسانی یک روزنامه‌نگار ایتالیایی توجه عموم را به یک «مسئله جدید تراژیک» و یا «یک واقعیت تکان‌دهنده ولی انکارناپذیر، حال هر منبعی را هم بخواهیم مورد استفاده قرار دهیم»، جلب کرد: «در کوسوو تعداد "مردگان صلح" از کشته‌شدگان جنگی بیش‌تر شده است.» در این میان تکه‌تکه کردن یوگسلاوی به پایان رسیده بود و یک کشور کم‌بیش «مستقل» با یک پایگاه عظیم نظامی امریکائی در مرکز آن پدید آمده بود. هم‌زمان با آن پایان پیروزمندانه «جنگ انسان‌دوستانه»، اعتماد به نفس غرورآمیز غرب را، که قهرمان مقاومت‌ناپذیر در مورد مسئله حقوق بشر است، تقویت کرد.

**تارنگاشت عدالت**